

راه پیمائی شنبه برهبری امام خمینی

تیر یک روزنامه اطلاعات، به تاریخ ۲ بهمن ۱۳۵۷

شرشره

محمدعلی محمدعلی چه گوارا

حامد عسکری - خیلی جالب است که دو نفر هم اسم با هم رفیق باشند و خب این روایت من هم شبیه رمان صدسال تنهایی که اسم همه شخصیت هایش یک اسم بوده یک اسم دارند. آنجا مارکز اسم همه را به اختیار و انتخاب آتور لیانو بونندیا گذاشته بود و اسم شخصیت های قصه ما جفتشان محمدعلی هستند و این واقعا انتخاب من نبوده. حالا برای اینکه خیلی قاتی نکنید یک دانه عدد پشت اسمشان می گذارم که حساب کار داستان بیاید و محمدعلی ها را قاتی نکنید. محمدعلی شماره یک تهران دانشجو بود، هنر می خواند، سیبل نیچهای می گذاشت، عینک می زد، شال گردن می بست و یقه اسکی و پوتین چگوارایی می پوشید. او با جدیدترین نسخه ها و شیوه های مبارزه آگاه بود، کله پرپادی داشت و نقاشی اش هم بد نبود. محمدعلی شماره ۲ یک بچه مسجری بود در مسجدی قدیمی در بم. نوارهای امام خمینی (۲) را گوش می کرد، اعلامیه پخش می کرد و عاشق حرف های بهشتی و مطهری بود. محمدعلی شماره یک هم از امام (۲) خوشش می آمد و از طاغوت پهلوی

بیزار بود، این محمدعلی ها پسر عمو بودند، یعنی در واقع پدرانشان پسر عمو بودند. بابای محمدعلی شماره یک روحانی بود و بابای دومی رنگ فروش. سال ۵۶ محمدعلی شماره یک می آید بم. امتحانات میان ترم است و فضای کشور ملتهب و انقلابی. محمدعلی ها ملاقاتی دارند و سرشان درد می کند برای یک رفتار و یک عملیات انقلابی. محمدعلی شماره یک شیوه ای از مبارزه و راهپیمایی را به جوانان بمی پیشنهاد می کند به نام راهپیمایی سکوت. محمدعلی معتقد است چون شعاری ندارد و شلوغ بازی هم نیست مردم می آیند و جمعیتشان زیاد می شود از طرفی به همین دلیل سکوت طبیعتا ژاندارمری هم نمی تواند چیزی بگوید. محمدعلی شماره ۲ توی کنش نمی رود، یعنی چی که از مسجد تا جلو ژاندارمری پیاده برویم و ساکت برگردیم. محمدعلی شماره یک می گوید این جور می گوییم. یک قاب بزرگ عکس امام (۲) را نقاشی می کنیم و جلوی جمعیت دستمان می گیریم. محمدعلی ۲ می گوید از کجا بیاوریم؟ محمدعلی شماره یک می گوید ناسلامتی نقاشی می خوانم...

خودم نقاشی اش می کنم. از شماره یک اصرار و از شماره ۲ انکار! بالاخره شماره یک پیروز می شود. چند تکه چوب برای ساختن قاب فریم بوم، چند متر متقال، چند کیلو چسب چوب برای مالیدن روی ملافه و ضخیم شدن بوم و خلاصه استاد وارد می شود. اول با ممداد اتود عکس امام (۲) را می کشد روی بوم و بعد با رنگ جزئیات را کامل می کند. نقاشی یکشبه حاضر می شود. محمدعلی ها رفقای مبارز شان را صدا می کنند و توجیهشان می کنند که هیچ حرفی نباید زده بشود. روی لب هایتان هم چسب زخم ضربدری بزنید به عنوان و نشانه اختناق و لال شدن. همه توجیه می شوند و بعد از نماز ظهر دو محمدعلی دوطرف بوم را می گیرند و جمعیت پشت سرشان از مسجد می زنند بیرون. عکس بزرگ امام (۲) در پیش جمعیت و بقیه پشت سر تا جلو در ژاندارمری می روند، سر گرد رستم می آید جلو در نگاه می کند و برمی گردد داخل شهربانی. یکی دوساعتی می ماند و بعد برمی گردند داخل مسجد. غروب محمدعلی شماره یک به خیال اینکه عکس امام (۲) را کشیده و ممکن است

دستگیر شود فرار می کند سمت ناکجا آباد. محمدعلی شماره ۲ تعریف می کند که غروب سرگرد رستم آمد مسجد نماز بخواند. دل توی دلم نبود، نمازش که تمام شد نزدیکم آمد و گفت: محمدعلی این کار تون رو دیدم خیلی خوب بود ولی کاش چیزی هم ازش می خوندین می گفتین اینجوری مردم میگن اینا چه منظوری داشتن؟ محمدعلی شماره ۲ می گوید: گفتیم: کدام کار؟ گفت: همین که عکس فردوسی رو دست گرفتید و آمدید توی شهر به مردم نشانش دادین. خیلی خوبه شناسوندن مفاخر این مملکت به بچه ها و جوانا بار کلا. محمدعلی شماره یک می گوید: و رفتیم، عرق سرد روی صورتم نشست، سر گرد رستم که رفت، رفتیم زیر زمین مسجد و به بوم عکس زل زدیم. راست می گفت: بیشتر شبیه فردوسی شده بود تا امام (۲). محمدعلی شماره ۲ می گوید: توی دلم قربان صدقه امام (۲) رفتیم و ازش عذرخواهی کردم و بدش کاغذ فرستادم محمدعلی یک بیایید دسته گلش را بگذارم توی دامنش و بگویم در وسط نخلستان های بم مبارزه چپی چگوارایی جواب نمی دهد!

شهید

محمدجعفر زوارزاده

تاریخ شهادت: ۱۳۵۷/۱۰/۱۰

تاریخ تولد: ۱۳۳۸/۷/۹

محل تولد: چناران

محل شهادت: مشهد



دمای هوای مشهد

۸۸٪ رطوبت هوا

۲۰ °C ↓ ۴۰ °C ↑

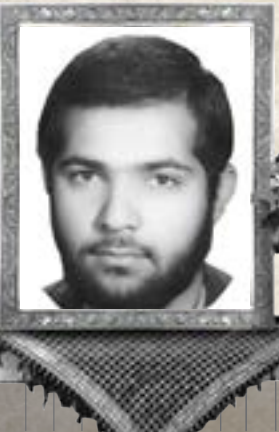
صبح ۱ - ظهر ۲ - عصر ۲ - شب ۲

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۴۵:۱۷ نیمه شب شرعی ۲۳:۰۵:۰۵

غروب آفتاب ۱۶:۵۹:۱۱ اذان صبح فردا ۰۵:۰۵:۰۵

اذان مغرب ۱۷:۱۸:۲۳ طلوع آفتاب فردا ۰۶:۳۱:۲۴



مسجدی برای جذب جوانان

پایگاه انقلاب

مسجد امام حسین (ع) در حاشیه خیابان امام خمینی (ع) و درست روبه روی اداره دارایی مشهد قرار دارد. حضور در چنین جغرافیایی یعنی اینکه در روزهای پیش از انقلاب در همسایگی فرمانداری مشهد و پادگان لشکر قرار داشته است. بیشتر فعالیت این مسجد فرهنگی بوده. اما از دیگی به این امکان سبب شده است که در پاره ای از تعقیب و گریزهای آن روزها مأمّن و پناهگاه مردم باشد. نمونه اش روزها ۹ و ۱۰ دی است که سربازان به مردم پناهنده در مسجد، شلیک کردند. محمدتقی عندلیبی، اولین امام جماعت این مسجد بوده است که آیت... العظم میلانی معرفی شد. بعد از روز افتتاح مسجد آیتا... میلانی هم حضور داشته و پشت سر آقای عندلیبی نمازش را به جماعت خوانده است. عندلیبی بعد از هر نماز سخنرانی داشت و تفسیر قرآن می کرد. روحانی ای که علاقه بسیاری به رهبر معظم انقلاب داشت و بارها در سخنرانی هایش در مسجد امام حسین (ع) گفته بود: «با آقای خامنه ای بزرگ شده ایم».

یکی از اهداف ساخت این مسجد جذب جوانان به مسجد بود. این خیابان در آن دوران موقعیت خاصی داشت. از یک طرف نزدیک به دفتر حزب رستاخیز و از سمت دیگر همسایه چند سینما و مشرب و ب فروش بود. هدف از ساخت این مسجد هم مقابله با همین سینماها و مراکز مختلف بود و به دنبال این بودند که با ساخت مسجد و جذب جوانان از ورود آن ها به سینما یا کافه های موجود جلوگیری کنند. به این ترتیب خیلی از جوانان مذهبی به مسجد امام حسین (ع) رو آوردند. در یک دوره این کار راقابتی شده بود. چون این مسجد اولین خانه خدایی بود که در راسته سینماها ساخته شده بود.

از ۱۲ تا ۲۲ بهمن هر شب در مسجد امام حسین (ع) مراسم برگزار می شد. مردم وسط خیابان را گل چیده و فرش کرده بودند. کمیته هم در آن نزدیکی بود و بسیجی ها بعد از مراسم می رفتند و اسلحه تحویل می گرفتند. رژه خانم های دانشجو با اسلحه هم از دیگر برنامه های نمادینی بوده که در آن ایام برگزار می شد.

مزین به نام الله



بر پرده ثابت شده روی دیواره توری محل سخنرانی صرفا کلمه جلاله الله نقش بسته است و به تنهایی بیش از دیگر اجزای عکس دیده می شود. کلمه ای که بعدتر بخش مهمی

یا مبارزه آرام. استفاده از پلاکار، پوستر و شعار نویسی است. تار یخچه این مدل هنر سیاسی بر می گردد به اواسط قرن شانزدهم در اروپا و نصب اعتراض نامه مار تین لوتر کشیش اصلاح طلب پروتستان در کلیسایی در آلمان. تا به امروز همچنان این مدل اعتراض که طراحی و گرافیک را در و جوهی خلاقانه نیز به خدمت گرفته است ادامه دارد. این وجه خلاقه امروزه تاجایی پیش رفته است که به عنوان مثال در اعتراض به سیاست های محدود کننده کووید در چین در سال ۲۰۲۲ نماد اعتراض صرفا یک بر که کاغذ سفید و بدون نوشته بود. در میان پلاکاردهای نصب شده در عکس بارت تنها یکی از پر ده نوشته ها واضح و ثابت است در حالی که عکاس می توانست صبر کند تا دیگر پلاکاردها و پارچه ها در موقعیت نصب شود. اما پیش آگاهی عکاس نسبت به انقلاب دینی در حال شکل گیری و نقش تعیین کننده اسلام در حکومت ایران باعث شده است که این قاب را به ثبت برساند تا وجه نمادین آن برای تاریخ ماندگار شود.

قاب انقلاب

حمید سبحانی - دیوید بارتنت عکاس مجله تایم و یکی از چهره های شاخص فتوژورنالیسم در روزهای اوج گیری انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ به مدت ۴۴ روز در ایران حضور داشت و عکس های شاخصی را از اتفاقات آن روزها ثبت کرد. عکس هایی که چندسال پیش در کتابی تحت عنوان «۴۴ روز» از سوی بنیاد نشانل جوگرافی چاپ و منتشر شد. عکس های بارتنت چیزی بیشتر از گزارش و خبر را با خود حمل می کنند. آن ها روایت کننده و بیشتر نماد گرا هستند. شاید به همین دلیل است که او در یک مصاحبه خود را «تاریخ نگار» می داند. زیر ادرج تاریخ نیاز به جزئیاتی بیشتر از ثبت تصویر یک لحظه دارد. عکس پیش رو جمع گروهی از مردم را برای آماده سازی یک نشست انقلابی و سخنرانی در محوطه دانشگاه تهران نشان می دهد. در کنار ترکیب بندی قدرتمند در انتخاب لحظه و پراکندگی بجای عناصر، نکته مهم دیگری که به چشم می آید نصب پرده نوشته ها و پلاکاردها در محل تجمع است. یکی از رایج ترین روش های انتقال اعتراض

۶۰ هزار جراحی در طول ۶۰ سال خدمت

درباره پروفیسور یحیی عدل، بنیان گذار جراحی نوین ایران به بهانه سالروز گذشت او

و پنج سالگی به یکی از اتنر های بیمارستان های پاریس تبدیل شد. عنوانی که آن روزها، آرزوی محال بسیاری بودا نشست و برخاست با استادان درجه یک در بخش های جراحی عمومی، زنان و کودکان رفته رفته توانمندی های یحیی عدل را به مسئولان بیمارستان ثابت کرد تا اینکه با پایان دوره انترنی به مدت دوسال در سمت رئیس درمانگاه در بخش جراحی مشغول به کار شد. سی ساله بود که در مسابقه دانشجویی شرکت کرد اما پذیرش اوبه عنوان یک شرکت کننده غیرفرانسوی خارج از چارچوب مقررات به شمار می آمد. جایگاه ویژه او نزد استادان پزشکی تا به حدی ارزشمند بود که توصیه ای به قانون اضافه کردند و پذیرش او در آزمون «اگر گاسیون» تأیید شد. سال ۱۳۱۸ در حالی عزم بازگشت به ایران داشت که «دانشنامه دکتری»، و «مدال نقره ای دانشکده پزشکی فرانسه» را در دست داشت و اصرارهای اساتیدش به ماندن، حریف اشتیاق او به حضور در وطن نشد. جنگ جهانی دوم در حال آغاز بود و بازگشت او به ایران با خدمت سربازی آغاز شد. سپس در شرایطی که می توانست در بیمارستان خصوصی نجمیه مشغول به کار شود، ترجیح داد در بیمارستان شماره یک ارتش فعالیت خود را آغاز کند. هم زمان در دانشکده پزشکی تهران، تدریس به دانشجویان را در پیش گرفت. او در شرح ماه های نخست بازگشت به ایران چنین می گوید: آمدن من مصادف شد با شروع جنگ اجهانی دوم... وضعیت دارویی و وسایل جراحی فوق العاده اسفناک بود. حتی چهار، پنج سال بعد از شروع به کار من. بعضی وقت ها نخ برای دوختن یاسون را خودمان می خریدیم و وارد می کردیم، چون در بیمارستان نبود.

درمان رایگان بیماران

می کرد، اما گاهی از سر خیر خواهی به خانه اش در محله پونک می آمد و وقتی هر کدام از اهالی به خانه پروفیسور می رفتند آن ها

روزنامه اطلاعات در آذر سال ۱۳۳۲ تا تیر در شت نوشته بود: «برای اولین بار در ایران، روی قلب جراحی شده» زیر تیر این خبر همچنان انگیز، نام مردی به چشم می خورد که مقام علمی اش در آن دوران، فخر جامعه پزشکی ایران به شمار می آمد. «پروفیسور یحیی عدل». ترک راه های از تبار تبریز که در دوران کودکی مدتی را نیز به همراه خانواده اش میهمان اهالی کرد زبان کرمانشاه بود. جایی که پدرش حاکمیت آن را بر عهده داشت و یحیی نیز تا چهارده سالگی در این شهر تحصیل کرده بود، اما وقتی به کلاس هشتم رسید به صلاحدید پدر و با هزینه شخصی، همراه برادرش راهی فرانسه شد تا سطح متفاوتی از تحصیلات را تجربه کند. چهل روز طول کشید تا با اتومبیل، کشتی و قطار از قزوین و رشت و انزلی عبور کند و از باکو و تفلیس و استانبول و ماریس بگذرد تا به پاریس برسد. پس از آن تا سن هجده سالگی تحصیلات متوسطه را در رشته ریاضیات به پایان برد و درست در مقطعی که تصمیم داشت به رشته مهندسی ورود کند، به توصیه عمویش دکتر حبیب عدل که رادیولوژیست بود، رشته پزشکی را انتخاب کرد. شاید اگر اصرارهای دکتر حبیب عدل به انتخاب رشته پزشکی نبود، یحیی عدل و سرنوشت او به یک مهندس چیرهدست تغییر می کرد، اما استاد او در زمینه طب آن چنان شکوفا شد که در نهایت نامش را به یکی از درخشان ترین نوابغ عرصه پزشکی در کتاب طب تاریخ معاصر ایران ثبت و ضبط کرد. با ورود به دانشگاه پزشکی، دوسال نخست را به رشته داخلی و سال سوم را به جراحی اختصاص داد و در سن بیست

دکتر عدل زمان زیادی را در بیمارستان سینا مشغول خدمت به بیماران بود و ساعت ها نیز بر کرسی تدریس در دانشگاه فعالیت